

بنام خداوند جان و خرد



## گذار از دوران انقلابی به جنبش سیاسی - مدنی امروز

فرخنده نام محمدطاهر بدخشی و یا مولانا بحرالدین باعث و شخصیت های دیگری همانند ایشان در دوران مبارزات مسلحانه و قیام های سنگین گروهی، بستر فکری خویش را بنا کردند. آنها نخستین آموزگاران نسل تحول طلب و اصلاحگر زمان خویش بودند که در دوران آنها راه یکی بود و آن براندازی بود.

بدون شک ، اندیشهء براندازی ، از مطلق بودن فلسفه قدرت و تمرکز حاکمیت و نظام سیاسی تأسی میشود، خشونت در اندیشه ها بازتاب خشونت قدرت و غیر مدنی بودن مناسبات اجتماعی بود. هنگامیکه میان حکومت یا بعباره ای صحیحتر دولت و مردم نه تنها رابطه ی مناسبات اجتماعی نبود، بلکه واژگانی چون ؛ قین و فانه ، سیاه چال، چارواری، تیل داغ ، زنجیر پیچ ، کشتن و دهها واژهء دلگیر دیگر ، از ژرفای خشونت و استبداد علامت میداد، پس بناچار پاسخ آن از همان جنس و از همان نسل نیز بود.

طرحها و نظریات نسل دوران سلطنت و افکار سیاسی آنان نمیتوانست ، آرامش های دموکراتیک و اصلاحی را تمثیل کند و بر پایهء ارزشهای مدنی راه اصلاح قدرت را مهندسی کنند. این نیز قابل درک است که ، نقد مسوولان و پایه گزاران جنبش انقلابی در درجات پیش از شناخت دوران مبارزاتی ایشان قرار دارد و بدیهی است که، فهم یک مسأله بر نقد آن مقدم است.

بنابر این ، نقد اندیشه و افکار انقلابی که از جنبش های پیرامون و اردوگاه های مهم جهانی ، منجمله اردوگاه سوسیالیستی متأثر بودند، لابد می بایست آنها را در حوزه افکار چپ و انقلابی قرار می‌گرفتند. گروهی از جوانان پیشگام که در متن تحولات امروز و هموند خویش اند، گفتمانی را روبراه کرده اند که ، پایه و مایه اش تقلید محض و پیروی نابخردانه از اندیشه های نا آشنا و ناشیانه نیست. این گروه در حالیکه نقش و جایگاه نسل گذشته و نحلهء فکری آنانرا ارجمند میدارد؛ خود را ناگزیر به قبول جزمی آن نمی بیند و روش پراگماتیک و پازیتویستی را درخور تقلید میداند.

اینکه در گذشته ، از روند رویش سیاسی و تحول پذیری سودمند بدور مانده ایم؛ در همان گذشته بماند و اینکه چرا نتوانستیم به ملت فرا بروئیم؛ نیز رویکرد هایی را دارد که باید از سوی پژوهشگران متعهد و دراک روشن گردد. آنچه در گذشته پیش آمده بود، مال همان دوران و از داده های همان روزگار بود، اگر زیستن مسالمت آمیز، بدون خشونت و تنش بر پایهء برسمیت شناختن گروه های مردمی، تبار و تیره های قومی و پذیرفتن حقوق باهمی سامان داده نشد، از مسلمات نحوهء نظام داری و سُلطهء حکومت های قوم محور بوده است.

محمد طاهر بدخشی تحول اندیشهء سیاسی خود را بیشتر در همین حوالی نشان داده است، چون حاکمیت با افزون خواهی و نفی نسبتی دیگران، راه همزیستی را بسته است و پایان هر بحران اجتماعی درین زمینه برخورد مشابه و تردید مُطلق است. جنبش های آن دوران قطعاً باید انقلابی می بودند و مقاومت منفی و نافرمانی از نوع آموزه های گاندی و عبدالغفار خان پاسخ خشونت تحمل ناپذیر نظامهای سیاسی آن دوران نبود.

ما که از نسل دیگری و در نوبت تاریخی دیگری هستیم، بی گمان باید اندیشه یی دیگری را در برابر خویش بگذاریم. اندیشه ی محمد طاهر بدخشی انقلاب مردمی برای سرنگون استبداد حکومتی بود و

فتوای مذهبی مولانا باعث نیز ایجاد جامعه‌ی فاقد خشونت به یاری فرمایشات دین در حوزه‌ی قدرت بود.

نسل ما آن تئوری‌ها و فرضیه‌ها را برای دوران گذشته سزاوار میدانند و تحمیل آنرا بر زمانه خود مناسب نمی‌داند یا به خوانش علمی نیاز دارد. ما الزاماً از دوران جنبش‌های انقلابی به سیاسی کردن جنبش‌ها گذار می‌کنیم و این کار باید در نسل متوسط که بعد از پایه گزاران جنبش‌های انقلابی قرارداد است انجام می‌شود. اکنون دوران ما گزار از جنبش‌های سیاسی به حوزه مدنی کردن جنبش‌هاست، پس تاریخ تحول اندیشه‌گران توسعه سیاسی را با گزار از جنبش‌های انقلابی به سیاسی شدن اندیشه‌ها و گزار از سیاست باوری به مدنی کردن اندیشه‌هاست.

ما معتقدیم که ساختن یک دولت ملی که از فرمایشات نسل‌های پیش از امروز است، برای نسل ما نیز هنوز فاقد ارزش نیست، اما ارزش ساختاری مناسب دوران ما نمیتواند باشد. ساختن دولت مشارکت قومی که همین اکنون بنا شده است، هیچگونه کارآیی ندارد، بلکه دچار آسیب‌های است که بر پایه آن جامعه بحران‌های معینی را بدوش می‌کشد.

جامعه‌ایکه جنبش روشنفکری ندارد، نقش نهادها و احزاب سیاسی، بسیار کم رنگ است و تحول اندیشه پس از حوادث انجام میشود، جامعه‌ایکه روشنفکری آن بیش از یک تقلید ناجور و نمایش ناصواب نیست؛ چه انتظار داشته باشیم که بهتر ازین شود؟

جامعه‌ایکه مطبوعات و نظام رسانه‌ای آن بی‌مایه است و حرف روزنامه‌نگار را نظام تمکین نمیکند به کجا باید برود؟ آیا در کل کشور نهادی موجود است که بتواند شماری را در صنف نسلی و گروه فکری خاص قرار بدهد؟ پس در هیچستان نازائی و فقدان اندیشه ملی برای نیروی جوان جامعه، جز توهم و تقلید و بی‌مایگی چیز دیگر نمی‌روید.

ما پیش از آنکه سخن دراز دامن شود، با چند پیشنهاد ساده برای جنبش جوانان جامعه نابسامان خود کوتاه می‌آئیم و فراهایی را که در اولویت کار ما قرار می‌گیرند باید نشانی کنیم:

**1-** باید گفت‌مان روشفکری ما در حوزه جوانان، طرازنامه همگرایی و همصدایی را مسوده کند تا رسم نسل ما برای آینده مشخص گردد. چنانکه همایش "سیر تفکر ملی" چنین هدفی را در آجدای کار خویش قرار داده است.

**2-** جوانان؛ روشنفکری جامعه را مایه نو به بخشنده و اندوه‌واگرایی و انزوای نسلی را در گروه اندیشه بزدایند.

**3-** ایت روشنفکری نسل ما، باید پیوند امروز را از نسبت گذشته بدر آورد و روش متعارف دنباله روی و ناستواری را ترک کند.

**4-** پایه‌گزاری یک نهاد فراگروهی که نسبت انقلابی را تا سیاسی ساختن جامعه و مدنی کردن جنبش‌های سیاسی را تا نهادینه‌گی ارتقا بخشد؛ لازمی بنظر می‌رسد.

**5-** مبارزه افشاگرانه با مافیای قدرت و ثروت و نبرد با آفات اجتماعی کار ماست، درین کار پیشگام شویم.

شفیق الله شهیر

نماینده گروهی از جوانان نخبه

28 دلو سال 1389 کابل - افغانستان